

## از خود بیگانه گی

در دوام دوسالی که انتشار «آینده» جریان دارد، مسایل جدی «تشکل اندیشه یی» و نوسازی بنیادی فکری جنبش چپ افغانستان از زاویه های گوناگون و در عرصه های مختلف، مطرح شده اند. استقبال گرم آگاهترین مبارزان دادجوی افغانی از «آینده» و مباحثات سازنده یی که از پی ارایه طرحهای جدید راه افتاد، ما را تشجیح کردند تا صفحه جدیدی در «آینده» باز کنیم. گشایش این دریچه تازه به منظور آشنا شدن عمیقتر با کلیدی ترین مفاهیم و مقولات تفکر نوین تیوریک است. نمونه بازگشایی مفهوم «ایدیالوژی» (در شماره ۲ آینده) که برای اکثریت رزمنده گان افغانی شگفتی آور بود، توجه گرداننده گان «آینده» را به این واقعیت درد آور معطوف داشته که اشاعه تفکر نوین مستلزم توضیح واژه ها، مفاهیم و مقولات پایه ییست. آشنا نبودن با بار معنای مفاهیم یا کاربرد واژه ها در معنای مختلف و گاه متضاد (مانند واژه «ایدیالوژی» از دشواریهای جدی تبادل نظر در بین تحصیلکرده گان افغانیست).

با در نظر داشت اهمیت این موضوع و به منظور دستیابی به یک سطح بلند آگاهی دسته جمعی، به ارایه اساسی ترین مقولات و مفاهیم میپردازیم.

ارایه و توضیح مفاهیم گفتیم، نی معنای مفاهیم، چون هر مفهوم و هر کته گوری به حیث یک انتزاع (*abstraction*) خود پله یی از شناخت را انعکاس میدهد و بدین گونه همراه با تطور و تکامل شناخت، دگرگون میشود. مفاهیم و مقولات مانند دیگر پدیده ها تاریخ دارند. پویه غنایی معنایی مفاهیم و مقولات، خود، نمایانگر غنایابی دریافت و شناخت

تیوریک است. امیدواریم این باب جدید، راهگشایی برای غنای تفکر نوین چپ افغانی باشد.

## از خود بیگانه گی یا ناخویشنی:

(به انگلیسی و فرانسه یی = *Alienation*؛ به آلمانی = *Entfremdung*, *Enttäusserung*, *Veräusserung* به روسی = *ОТЧУЖДЕНИЕ*)

از خود بیگانه گی که ریشه حقوقی دارد، عملیه بیست که طی آن ملکیت یک شی از طریق فروش یا بخشش به کسی دیگر انتقال مییابد. ژان ژاک روسو در «قرارداد اجتماعی» برای اولین بار مفهوم «بیگانه شدن» را از عرصه اختصاصی حقوق - تجاری به عرصه سیاسی - اجتماعی کشاند. از دیدگاه وی سرشت قرارداد اجتماعی آدمها در نهایت تحلیل به این خلاصه میشود که **حقوق فردی اعضا به حقوق کل جامعه** وابسته میشود.

هگل مفهوم بیگانه شدن را مقید به مفهوم **مالکیت** میپنداشت. وی در «اصول فلسفه حقوقی» نگاشت: «نه تنها میتوانم از ملکیت خودم - که یک شی خارجیست - جدا شوم، بل منطقاً ناگزیرم آن را به مثابه ملکیت، وابسته بسازم (یعنی تصاحب کنم) تا باشد اراده من در وجود آن و از طریق آن عینیت پیدا کند. در این جا اراده من (که عینیت یافته است) همزمان چیز نیست که دیگر از من بیگانه شده است.» (ص ۷۳) (ترجمه از ماست). برای **هگل** از خود بیگانه گی صرف در گسترده مالکیت میتواند مطرح باشد. از دیدگاه وی چون دولت خارج از عرصه قراردادهاست، پس مشمول از خود بیگانه گی نمیشود، یعنی اراده ما گویا در دولت از خود بیگانه نمیشود.

اما شایسته گی **هگل** در این است که دو جنبه «از خود بیگانه گی» را کشف میکند:

- جنبه «برون شدن» و «واگذاری» یا *Enttäusserung*؛

- جنبه «بیگانه شدن» *Entfremdung* به مفهوم «خود را در دیگری گم کردن» و «واگذاری هستی» به جای او «واگذاری ملکیت».

تفکر هگل زمینه نقد فویرباخ را در عرصه «ناخویشتنی مذهبی» فراهم کرد. فویرباخ در ماهیت «عیسویت» (۱۸۴۱ م) نگاشت: «مذهب، یا دست کم عیسویت، رابطه انسان است با خودش، یا اگر دقیقتر گفته شود، رابطه آنان است با جوهر انسان که به حیث یک پدیده بیگانه و خارجی مطرح شده باشد. هستی ملکوتی در واقع همان سرشت و ماهیت انسان است که جدا از مرزهای ناسوتی افراد مشخص و واقعی پنداشته شده است و در مقام یک پدیده جداگانه، خارج از افراد مشخص، هستی یافته است. پس تمام صفات باری، در واقعیت امر، همان صفات سرشت بشر انسانهای مشخص است که از طریق مذهب، بیگانه شده اند.» (ص ۱۳۱) (ترجمه از ماست).

پیش از آنکه به مرحله بعدی تطور مفهوم «از خود بیگانه گی» در غرب پردازیم، گشتی میزنیم به سوی عرفان شرق. درونمایه مفهوم از خود بیگانه گی در بینش عرفانی - در رابطه با سرشت انسان - نیز نهفته است. طور مثال، مولانای بلخی مراحل تدریجی فرارفتن از انسان مشخص به سوی ملکوت را بیان داشته و در پایان میگوید:

بارِ دیگر از ملک پران شدم

آنچه اندر وهم ناید، آن شدم

منظور وی از این «آنچه اندر وهم ناید» مگر همان «ذات باری» نیست؟ میتوان «انالحق» حلاج را بیان فشرده از خود بیگانه گی عرفانی خواند. اما از خود بیگانگی در تفکر مولانا همانند برداشت هگل وارونه است.

مارکس در «نقد از اقتصاد سیاسی» به نخستین دستاوردهای اساسی در رابطه با ناخویشتنی انسان میرسد. از دیدگاه وی اقتصاد سیاسی بورژوازی «مالکیت خصوص» را به حیث یک اصل میپذیرد، ولی آن را توضیح نمیدهد. باید از تحلیل واقعیت یعنی از تحلیل

«از خود بیگانه گی کارگر و فرآورده های کارش» به تحلیل مفهوم یعنی تحلیل «کار بیگانه شده» ارتقا کرد تا بتوان جدا شدن و بیگانه شدن انسان را از سرنوشت بشری اش در چوکات مالکیت سرمایه داری توضیح داد. بدین گونه رفع مالکیت بر وسایل تولید به تصاحب دوباره کار بیگانه شده مولدان می انجامد و در نهایت تحلیل به آزادی کامل مولدان و همراه با آنها به آزادی کامل بشر میرسد.

در روزگار ما مفهوم «از خود بیگانه گی» با تعبیرهای گوناگون مورد کاربرد قرار گرفته است. در زبان روزنامه یی حتی مفاهیمی چون «ناخویشتنی» خانواده گی، ناخویشتنی فرهنگی، اجتماعی، جنسی و غیره به کار میروند که بیشترین «وابسته گی» و «محکومیت» یا «تابعیت» را می‌رسانند تا مفهوم فلسفی از خود بیگانه گی را.

در عرصه تیوری نیز دوگونه برخورد از سوی متفکران معاصر مارکسیستی در رابطه با مفهوم «از خود بیگانه گی» ارایه شده است. ساختارگرایی (*Structuralism*) و پوزیتویزم (*Positivism*) بر آن اند که کاربرد مفهوم نامبرده در آثار دوران پخته گی مارکس گویا بازمانده دوران جوانی اوست و از این دیدگاه، مارکس نتوانسته است خود را از فلسفه ایدئالیستی برون کند.

برخی دیگری که بر هومانیزم مارکس بیشتر تکیه میکنند، «از خود بیگانه گی» را به حیث یک مقوله فلسفی، از اساسی ترین مقولات ماتریالیزم تاریخی و دیالکتیک ماتریالیستی به شمار می آورند (از آن جمله لوسین سیو، فیلسوف معاصر فرانسه یی) و رفع از خود بیگانه گیها را هدف اساسی کمونیزم تلقی میکنند.

برگرفته از شماره ۱۲ سال ۲۰۰۲ نشریه آینده

[www.ayenda.org](http://www.ayenda.org)